

هو العليم

راه سعادت چيست؟

عيد فطر ۱۴۲۲ هجرى قمرى

بيانات:

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى  
قدس الله سره

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ، وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النَّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ عَنْهُ، وَ نَسْتَعْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ! وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ؛ إِيْمَانًا نَفِيًّا إِخْلَاصُهُ الشَّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ! وَ نَشْهَدُ أَنَّ لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [وَ حُدَّهُ لِاشْرِيكَ لَهُ] وَ أَنَّ مُحَمَّدًا [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ] عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ شَهَادَتَانِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لَا يَخْفُ مِيزَانٌ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَتَّقُلُ مِيزَانٌ تَرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَ بِهَا الْمَعَادُ [المعاذ]: زَادٌ مُبَلِّغٌ وَ مَعَادٌ [معاذ] مُنْجِحٌ، دَعَا إِلَى خَيْرٍ دَاعٍ وَ وَعَاها خَيْرٌ وَاعٍ؛ فَاسْمَعْ دَاعِيَهَا وَ فَازْ وَاعِيَهَا.<sup>١</sup>  
(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* فُلٌّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ \* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ).<sup>٢</sup>

اللَّهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ وَ زِدْ وَ بَارِكْ عَلَى رَسُولِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ خَيْرَتِكَ فِي خَلْقِكَ وَ حَافِظِ سِرِّكَ وَ مُبَلِّغِ رِسَالَتِكَ، وَ عَلَى أُخِيهِ وَ وَصِيِّهِ وَ صِهْرِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ يَعْسُوبِ الدِّينِ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ عَلَى الصَّدِيقَةِ الْحَوْرَاءِ الْإِنْسِيَّةِ الْعِذْرَاءِ وَ الشَّفِيعَةِ يَوْمَ الْجَزَاءِ

<sup>١</sup> نهج البلاغة (صبحي صالح)، ص ١٦٩.

<sup>٢</sup> سورة إخلاص (١١٢). الله شناسی، ج ٣، ص ١٥٦:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است \* بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است \* خداوند صمد است (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست) \* نمی زاید و زائیده نشده است و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی تواند بوده باشد.»

فاطمة الزهرا سلام الله عليها، و على سبطي الرحمة و سيدي شباب أهل الجنة الحسن و الحسين، اللهم صل على أئمة المسلمين على بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و الحجة القائم المنتظر المهدي حجاجك على خلقك و أمناك في بلادك.

اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمة تعز بها الإسلام و أهله و تذل بها النفاق و أهله و تجعلنا فيها من الدعاة إلى طاعتك و القادة إلى سبيلك و ترزقنا بها كرامة الدنيا و الآخرة.<sup>١</sup>

### اهمیت تطبیق اعمال انسان با رضای پروردگار

أعوذُ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>٢</sup>

در این آیه شریفه مسئله بسیار مهمی که مورد توجه قرار گرفته است عبارت است از کیفیت عمل و تطبیق آن با آنچه مورد رضای پروردگار است. گرچه خطاب در این آیه به اهل کتاب و افرادی است که قائل به ادیان ماضیه هستند، اما شامل همه افراد از مؤمنین و تمام آن کسانی که در راه رسیدن به مطلوب و رسیدن به اهداف عالیة انسانی در تکاپو هستند، می باشد.

<sup>١</sup> مصباح المتهجد، ج ٢، ص ٥٨١، فرازی از دعای افتتاح. رساله نکاحیه، ص ٥٧:

«بار پروردگار، ما با تضرع و ابتهاج نیازمندان به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی و ما را در آن دوره از زمره دعوت کنندگان خلق به اطاعت و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداریات قرار دهی و بدین سبب از مواهب نفیس و کرامت های موهوبه خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»

<sup>٢</sup> سوره مائده (٥) آیه ١٥ و ١٦. الله شناسی، ج ١، ص ٥١:

«ای اهل کتاب، تحقیقاً آمد به سوی شما پیامبر ما که روشن می کند برای شما بسیاری از آنچه را که دأب و دیدن شما آن بود که از کتاب تورات پنهان می داشته اید و از بسیاری چیزها هم اغماض می کند. تحقیقاً آمد به سوی شما از جانب خداوند نور و کتاب آشکاری \* که خداوند بدان نور و کتاب هدایت می کند به سوی راه های سلامت و از ظلمت ها به سوی عالم نور بیرون می کشاند با اذن و اراده خود کسی را که دنبال رضا و خشنودی خدا برود، و ایشان را به سوی صراط مستقیم رهبری می نماید!»

[می‌فرماید]: ای اهل کتاب، رسولی از جانب ما آمده است که بسیاری از آنچه را که شما از کتب خود مطرح نمی‌کنید بیان می‌کند؛ کیفیت راه سعادت را برای شما بیان می‌کند و آن اعمالی را که موجب می‌شود نفس از مرتبه انانیت و فرعونیت به عالم نور و بهاء صعود و خروج کند در اختیار شما قرار می‌دهد.

**﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾**؛ از طرف خداوند نور و کتاب آشکار کننده آمده است؛ کتابی که حقایق را بیان می‌کند، خصوصیات را مطرح می‌کند، نقایص را گوشزد می‌کند [و به طور کلی] آنچه برای سعادت ما لازم است در این کتاب موجود است. هدایت این کتاب شامل افرادی خواهد شد که برای رسیدن به رضوان الهی و آنچه مورد رضای پروردگار است از این کتاب متابعت کنند. اگر شخصی به این کتاب این طور عمل کند - که مقصود از عمل به کتاب رسیدن به رضای الهی است - این کتاب او را به سبیل سلام و راه‌های امن و سکینه و اطمینان رهنمون می‌شود. مطالبی که از این آیه استفاده می‌شود خیلی زیاد است که در امروز به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

روشن است که اهل کتاب افرادی هستند که نسبت به تکالیفشان تا حدودی عمل می‌کنند، عبادات را انجام می‌دهند، به مقررات و قوانینی که در کتب بیان شده است عمل می‌کنند و بین خود و این مطالب، تعهد و التزام قائل هستند و إلاً عمل نمی‌کردند؛ ولی در این آیه شریفه هدایت در سبیل سلام را متکی بر متابعت رضوان الهی مطرح کرده است!

این آیه در اینجا می‌خواهد بفرماید که صرف عمل کردن برای راهنمایی و هدایت در سبیل سلام کافی نیست، صرف اشتغال به امور عبادی برای رسیدن به صراط مستقیم کفایت نمی‌کند؛ بلکه آن عملی مُمضا و مورد پسند و اختیار است که در آن عمل، رضوان الهی مطرح باشد.

خیلی دقت کنیم! هر عملی مورد پسند نیست، هرچه انسان به عنوان عبادت انجام می‌دهد معلوم نیست مورد رضا باشد، هرچه انسان به عنوان دستور انجام می‌دهد معلوم نیست مورد اجازه و مورد رضای پروردگار باشد. انسان باید در اعمال و کردار خود رضوان الهی را مطرح کند و از آن متابعت کند و آن را مدّ نظر قرار بدهد، نه صرف عمل کردن و نه صرف رعایت مسائل کورکورانه و بدون هدف و صرفاً برای دلخوشی و انجام مسئولیت و اداء تکلیف و ابراء ذمه! عملی که در آن رضوان الهی نیست فایده‌ای ندارد!

آیه شریفه می‌فرماید:

**﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ**

## يُحْسِنُونَ صُنْعًا<sup>۱</sup>.

ای رسول ما، به مردم بگو: آیا به شما خبر بدهم چه کسانی از میان شما بیچاره‌تر و بدبخت‌تر و نگونسارترند و ندای وا حسرت‌ای آنها در روز قیامت از همه بلندتر است؟ آن افرادی که در این دنیا به میل و دلخواه خود کارهایی را انجام می‌دهند، ولی این کارها و این اعمال بدون اجازه و بدون رضایت ما است! نفس آنها برای سرپوش گذاشتن روی منویات، مسائل و عباداتی را انجام می‌دهد، درحالی‌که ما آن عبادات را دستور نداده‌ایم و تکلیف نکرده‌ایم، بلکه آنچه ما تکلیف کرده‌ایم چیز دیگری است، ولی برای فرار از آن تکلیف به این عبادات رو می‌آورند، برای انجام ندادن آن عبادتی که مورد رضای ما است عبادت دیگری را از روی سلیقه خود برمی‌گزینند، برای اینکه آنچه مورد رضوان ما است و مطابق با هوی‌های آنها نیست را ترک کنند و از یک جهت دل خود را خوش کنند به اینکه در اینجا توجهی دارند و عملی انجام می‌دهند، کاری را - ولو به صورت ظاهر عبادت - در قبال مرضای ما و در قبال رضوان ما انجام می‌دهند، اینها نگونسارتر از همه هستند! چون کسی که کاری انجام نداده است نمی‌تواند در روز قیامت از خدا مطالبه‌ای داشته باشد و فقط جزای اعمال خودش را می‌بیند، ولی بیچاره و بدبخت آن کسی است که در این دنیا عمری را به عبادت و اعمال به ظاهر پسندیده و مسائل و دستوراتی که به عنوان عبادت مطرح است سپری می‌کند، ولی وقتی در آن طرف نسبت به کارها و اعمالش نامه عمل را به دست او می‌دهند، در این نامه عمل چیزی مشاهده نمی‌کند! دلیلش این است که این اعمال را از روی دستور و تکلیف انجام نداده است؛ بلکه این اعمال را سر خود انجام داده است و اگر دستور و تکلیف به آنها داده می‌شد به آن تکلیف عمل نمی‌کردند!

### راه‌های شیطان برای گمراه کردن انسان

شیطان برای إغوی مؤمنین و بنی آدم حیل مختلف و شباک متفاوتی دارد؛ بعضی‌ها را با اعمال خلاف به دام می‌اندازد، بعضی‌ها را با وسوسه‌هایی از راه به‌در می‌کند و بعضی‌ها را با انجام دادن اموری که به ظاهر عبادت جلوه می‌کند؛ اما چون این عبادت در راستای تکلیف قرار ندارد، برای آنها بزرگ‌ترین شبکه و مهم‌ترین مانع در قبال مرضای الهی می‌شود.

---

<sup>۱</sup> سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴. الله شناسی، ج ۲، ص ۳:

«بگو (ای پیامبر) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان‌بارتر است \* آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانی پایین‌تر و پست‌تر گم شده است، درحالی‌که خودشان می‌پندارند که از جهت کار کردار، نیکو عمل می‌نمایند!»

شما تصور نکنید که آن افرادی که در صدر اسلام مردم را از دُور امیرالمؤمنین علیه السلام به دور خود جمع کردند، در میان مردم تظاهر به فسق و عمل حرام می کردند و کار و رفتار آنها به نحوی بود که آنها را از چشم می انداخت! نه خیر، آنها به همان وضعیتی بودند که افراد صالح و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند؛ عمامه بر سر می گذاشتند همان طوری که آنها عمامه بر سر می گذاشتند، نماز می خواندند همان طوری که آنها نماز می خواندند، روزه می گرفتند همان طوری که آنها روزه می گرفتند! به همین نحو و به همین کیفیت توانستند مردم عوام و ساده را از گرایش به ولایت و محور اصلی عالم تشریح و تکوین بازدارند. تصور نشود که اینها در مقابل مردم شرب خمر می کردند، چون اگر اینها در میان مردم به فسق و فجور عمل می نمودند کسی به دنبال آنها نمی رفت!

### شناخت حق در کلام عمار

نصر بن مِرْحَم در کتاب وقعة صفین خود از أسماء بن حکم فرازی نقل می کند و می گوید: ما در جنگ صفین در لشکر عمار یاسر با معاویه می جنگیدیم. (عمار یاسر یکی از فرماندهان امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود.) روزی نشسته بودیم که شخصی با عجله و شتاب به طرف ما آمد و گفت: «کدام یک از شما عمار هستید؟» اشاره کردیم به عمار و گفتیم: «عمار در اینجا نشسته است!» آنگاه گفت: «آیا مطلبی را که می خواهم بگویم جَهَاراً و در مَلاً بگویم یا مُخْتَفِئاً و سرّاً به تو بگویم؟» عمار گفت: «هرچه می خواهی بگو! اگر می خواهی در مَلاً بگویی بگو و اگر نمی خواهی در سرّ بگو!»

گفت: «من قبل از اینکه حرکت کنم و به جنگ با معاویه بیایم، معاویه را بسیار مرد فاسقی می دانستم، مردی که از راه منحرف است و بر علیه خلیفه مسلمین قیام کرده است و کارهای زشت انجام می دهد و بدعت‌هایی در سنت پیغمبر ایجاد می کند! با این تبت و با این هدف حرکت کردم و آمدم، ولی اکنون که به اینجا رسیده‌ام برای من تزلزل عجیبی پیدا شده است؛ می بینم در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام اذان می گویند، در لشکر معاویه هم اذان می گویند! در اینجا نماز جماعت می خوانند، در آنجا هم می بینم نماز جماعت خوانده می شود! آنها همان قرآنی را تلاوت می کنند که ما قرائت می کنیم! پیغمبر آنها و پیغمبر ما هر دو واحد است و هر دو از یک پیغمبر صحبت می کنند! این مسئله مرا دچار تردید کرده و نسبت به جنگ با معاویه دچار شک و تزلزل شده‌ام، آمدم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و این مطلب را با آن حضرت در میان گذاشتم، حضرت فرمودند: برو و این مطلب را از عمار بپرس! اکنون آمده‌ام و پاسخ این سؤال را از شما می خواهم.»

عمار گفت: «آن پرچم سیاه را می بینی که در لشکر معاویه است؟» گفت: «بله، می بینم!» گفت:

«آن پرچم در دست چه کسی است؟» گفت: «در دست عمرو عاص است!» گفت: «بدان که من سه بار در زمان رسول خدا با آن پرچم جنگیده‌ام و با آن پرچم مبارزه کرده‌ام و در مقابل آن پرچم به جنگ رفته‌ام: یکی در جنگ بدر که آن پرچم در میان کفار بود؛ دوم در جنگ اُحد؛ و سوم در جنگ احزاب؛ و اکنون بار چهارم است که من این پرچم را در مقابل خود می‌بینم و دارم با این پرچم می‌جنگم!» گفت: «من جواب خود را گرفتم!»<sup>۱</sup>

### شرط قبولی عبادات

نماز خواندن و روزه گرفتن و قرآن خواندن در جایی مُمضا است که در تحت نظر و دستور ولایت باشد. اگر این نماز به دستور امیرالمؤمنین باشد قبول است و الاً باطل است و ای کاش فقط باطل بود، بلکه مانع و سد است؛ یعنی این بطلان جلوی روزه‌هایی را که ممکن است اهل باطل گاه‌گاهی از آن روزه‌ها متوجه حق بشوند می‌گیرد، و این اعمال و این رفتار تمام منافذ برای ورود انوار را مسدود می‌کند، کار این افراد بسیار مشکل‌تر از آنهایی است که این نحوه عبادت را انجام نمی‌دهند، چون کسی که عبادت انجام نمی‌دهد نفس لوامه او دائماً او را مورد سرزنش قرار می‌دهد و همیشه در باطن، بین خود و حق راهی را برقرار می‌بیند، ولی آن کسی که به این عبادات مشغول بشود و نسبت به تکلیف اصلی سر باز بزند، نفس این عبادت را به عنوان حجاب و پوشش به دور خود می‌اندازد و دیگر نمی‌تواند به آن مطلوب راه پیدا کند. این مسئله بسیار حائز اهمیت است!

ما در زمان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - از این مسائل بسیار می‌دیدیم. افرادی خودسرانه بر خلاف آنچه ایشان برای آنها تعیین می‌کرد به عبادات مشغول می‌شدند، با وجود اینکه دستور صریح ایشان بود که بر وفق آنچه به آنها تذکر داده می‌شود عمل کنند؛ ولی از آن طرف از بعضی از تکالیفی که از طرف مرحوم آقا متوجه آنها می‌شد با لطائف‌الحیله‌ی شانه خالی می‌کردند و با بعضی از تمحّل‌ها<sup>۲</sup> و حیل‌ها از آن تکلیف رفع ید می‌کردند و دل خود را به انجام امور عبادی بیشتر خوش می‌کردند و نفس آنها در موقعیت پسندیده تخیلی و تصویری قرار می‌گرفت، غافل از اینکه تمام این عبادات و اوراد و اذکار از این جهت جنبه عبادی دارد و از این جهت می‌تواند انسان را عبور بدهد که در راستای خروج نفس از عالم اهواء و عالم سلیقه‌ها باشد! اگر عبادت نتواند این عمل را انجام بدهد و از عهده این تکلیف برنیاید، بزرگ‌ترین مهلکه و وسیله و آلت برای ورود در مهالک نفس است، مهالکی که خوارج

<sup>۱</sup> رجوع شود به وقعة صفین، ص ۳۲۱.

<sup>۲</sup> لغتنامه دهخدا: «تمحّل: مکر و حیل کردن.»

نهروان به آن مبتلا شدند و بسیاری از افراد بر اثر تمرّد در آن مهالک قرار گرفتند!

نفس از یک طرف نمی‌تواند به تکلیف و آنچه گفته شده و مورد رضای الهی است عمل کند، چون مخالف با نفس و هوئی است؛ و از طرف دیگر آن جنبه لوّامیت و سرزنشی که یکی از مراتب نفس است نمی‌گذارد نفس آرام باشد و دائماً او را مورد سرزنش قرار می‌دهد و می‌گوید: «تو در اینجا مخالفت کردی! تو در اینجا راهی برای عمل نکردن پیدا کردی! تو در اینجا فلان بهانه را آوردی! تو در اینجا به خاطر اینکه به منویات خودت بررسی راه‌هایی را طی کردی و بهانه‌هایی را آوردی!» این مسئله - که از وجدان انسان مخفی نیست و وجدان انسان نسبت به آن شاهد است - موجب می‌شود که نفس از یک طرف خودش را در مقام تمرّد ناتوان از انجام تکلیف بباید و از طرف دیگر برای سرپوش گذاشتن به این جنبه و تسلائی خاطر و سکونت اعتباری و مجازی، به یک سری اعمال و عبادات دست بزند که خود را از نقطه نظر وجدان آسوده کند؛ این عبادت پیشیزی ارزش ندارد و فایده‌ای ندارد! در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌ایستی، آنگاه نماز می‌خوانی؟! در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌ایستی، آنگاه روزه می‌گیری؟! در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌ایستی، آنگاه به فتوحات بلاد دست می‌زنی؟! این چه ارزشی دارد؟!

### رمز سعادت اویس قرنی

یک روز اویس قرن از یمن به مدینه آمده بود و مردم به دور او اجتماع کرده بودند، چون از پیغمبر اکرم راجع به اویس مطالب و مدح‌هایی شنیده بودند. یکی از عبارات پیغمبر راجع به اویس این است:

اویس در روز قیامت آن قدر سعه صدر و آن قدر سعه رحمت دارد که می‌تواند به عدد حیوانات و چهارپایان قبیله مَضَر شفاعت کند!<sup>۱</sup>

قبیله مَضَر احشام و دام زیاد داشتند، لذا وقتی که در عرب می‌خواستند یک کثرت و جمعیت زیادی را مثال بزنند می‌گفتند: «به اندازه احشام قبیله مَضَر!» [پیغمبر در مورد اویس فرموده بودند که] در روز قیامت از نظر سعه رحمت و قوت شفاعت می‌تواند این قدر افراد را شفیع بشود، لذا مردم طالب بودند اویس را ببینند. وقتی که آمد دیدند فردی است که لباس‌های چندانی ندارد و بسیار ساده و ژولیده است. مردم گرداگرد او جمع شدند. در این موقع به عمر خطّاب، خلیفه مسلمین، اطلاع دادند که اویس آمده است. عمر به دنبال او فرستاد و او را به دارالخلافة دعوت کرد. اویس گفت: «هر کسی با من کار

<sup>۱</sup> الفضائل، ابن‌شاذان، ص ۱۰۷.

دارد خودش به اینجا بیاید، من که با کسی کاری ندارم!» عمر بلند شد و آمد در میان آن جمع ایستاد، نگاهی به سر و وضع اوّیس کرد و گفت: «اوّیس مرا دعا کن!» اوّیس گفت:

من در میان نمازم مؤمنین و مؤمنات را دعا می‌کنم، اگر از آنها باشی دعای من شامل حال تو خواهد شد و اگر از آنها نباشی من دعای خود را ضایع نمی‌کنم!

ببینید که این مرد چقدر خُر است و چقدر آزاد است! چون به دنبال امیرالمؤمنین است! دیگر از چه بترسد؟! کسی که به دنبال امیرالمؤمنین است هیچ ترسی ندارد، نه از ظاهر می‌ترسد و نه از باطن! او به سرچشمه رسیده است، بر خلاف مردم که در تخیّلات و اعتبارات بیچاره هستند و گرفتارند! وقتی که او به حقیقت امیرالمؤمنین اطلاع پیدا کرده است اگر فلک و ملک همه به یک طرف بروند او باکی ندارد! آزاد، راحت، بدون دغدغه، بدون هیچ‌گونه اضطراب و بدون هیچ‌گونه نگرانی!

عمر گفت: «کیست که بیاید و این خلافت را به دو قرص نان از من بخرد؟!» خیلی مقدّس مآبی اش گرفته بود! اوّیس گفت:

هر کسی این کار را بکند خیلی احمق است، به خاطر اینکه اگر این خلافت حقّ تو است، تو حق نداری این حق را به دیگری واگذار کنی و اگر شخصی بیاید و آن را از تو بخرد غصب خلافت کرده است؛ و اگر این خلافت حقّ تو نیست، تو آن را بگذار و برو! آن کسی که شایسته خلافت است خودش می‌آید و آن را برمی‌دارد و به دست می‌گیرد!<sup>۱</sup>

ببینید، این شاگرد امیرالمؤمنین است و آمد به امیرالمؤمنین اقتدا کرد! اوّیس در یمن مادری دارد که غیر از او فرزند دیگری ندارد. همه شنیده‌اید که پیغمبر اکرم را ندیده بود و بارها از مادر اجازه می‌گرفت که به مدینه بیاید، ولی مادرش اجازه نمی‌داد تا بالأخره فقط به اندازه نصف روز اجازه داد که بیاید و پیغمبر را ببیند. وقتی به مدینه آمد، پیغمبر در مدینه نبودند.<sup>۲</sup> نفسش شروع به توجیه ساختن نکرد! نگفت: «حالا که پیغمبر را ندیدم باید صبر کنم! حالا که پیغمبر را ندیدم باید تأمل کنم! به مادرم می‌گویم سفرم بیشتر طول کشید! مطلب را برای مادرم یک قسم دیگری مطرح می‌کنم، مثلاً می‌گویم راحله و مرکب من دچار ضایعه شده بود یا من در میان سفر مریض شده بودم!» هیچ‌کدام از این حرف‌ها را نزد، درحالتی که دیدن پیغمبر نهایت آرزوی او بود، یعنی اگر دنیا را به او می‌دادند با دیدن یک لحظه چهره رسول خدا معاوضه نمی‌کرد! یک‌هم‌چنین حالی داشت.

<sup>۱</sup> حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۸۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۹، ص ۴۲۴. با قدری اختلاف در مصادر.

<sup>۲</sup> الإصابة، ج ۱، ص ۳۵۹؛ تذکرة الأولیاء، ص ۱۸.

آن قدر ارتباط او یس با پیغمبر عمیق بود که وقتی در جنگ احد سنگ دندان پیغمبر را شکست، همان جا یک سنگ آمد و همان دندان او یس در یمن شکسته شد!<sup>۱</sup> آن قدر ارتباطش با پیغمبر قوی بود که هر وقت پیغمبر از خواب برمی‌خواست او یس هم در یمن از خواب برمی‌خواست! این طور آدمی بود!

حالا وقتی که به مدینه می‌آید و می‌بیند پیغمبر در میان مردم نیست و به بیرون مدینه رفته است، تعهدی که به مادر داده است گریبان وجدان او را می‌گیرد! از یک طرف نفس مایل برای دیدن رسول خدا است و از طرف دیگر قولی که به مادر داده است [به یادش می‌آید!] در اینجا است که محک متابعت رضوان الهی زده می‌شود، در اینجا است که این عبادت ظاهر - یعنی دیدن رسول خدا - از صورت حقیقت به عالم اعتبار تنزل پیدا می‌کند، در اینجا است که دیدن بهترین فرد عالم برای این شخص به عنوان یک مسئله خلاف و خلاف دستور جلوه می‌کند و حرمان از رؤیت و لقای پیغمبر همچون شهادی که توأم با یک نوع تلخی و مرارت و مراقبه نفسانی و مبارزه با نفس و تخیلات نفس است او را از عالم اعتبار و رؤیت ظاهر که در این مرتبه گرفتار بود بیرون می‌آورد! اگر او یس در آن زمان پیغمبر را می‌دید شاید از این مرتبه نفس بیرون نمی‌آمد. خدای متعال مظاهر مختلف و چهره‌های گوناگونی دارد و مسئله فقط در عبادت و یک نوع افعال خاص محدود نمی‌شود.

### معنای خیر در دعای قنوت نماز عید فطر

در همین دعای قنوت امروز می‌خواندیم:

وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ؛ «خدایا، در هر خیری که محمد و آل محمد را داخل کردی مرا هم داخل کن!»

خیر چیست؟ هر چیزی که موجب سعادت من و موجب ورود من در عالم نور باشد خیر است! خیر این است که انسان از خود بیرون بیاید، از اعتبارات و تخیلات بیرون بیاید! خیر این است که انسان درست ببیند، واقعیات را ادراک کند، حقایق را لمس کند! خیر و رحمت عبارت است از وارد شدن در عالم انوار و خروج از عالم اهواء!

وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ؛<sup>۲</sup> «از هر سوء و بدی که محمد و آل محمد را خارج کردی مرا نیز خارج کن!»

<sup>۱</sup> رجوع شود به تاریخ گزیده، ص ۶۳۰؛ تذکرة الأولیاء، ص ۲۰. با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

این خروج بی علت و بی سبب نمی شود، این خروج باید مستند به ولایت باشد، این دخول در عالم انوار باید مستند به ولایت باشد!

### سرگذشت زبیر در جنگ جمل

پیغمبر اکرم فرمودند: «قاتل زبیر در آتش است!»<sup>۱</sup> امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل به زبیر می فرماید: «ای زبیر، من با تو کاری دارم!» زبیر به خدمت حضرت می آید. حضرت با او مُحاجّه می کنند، می فرمایند:

یادت می آید یک روز در مدینه ما هر دو با هم حرکت می کردیم، رسول خدا از مقابل آمد و وقتی که به ما رسید لبخندی زد و آنگاه فرمود: «شما الآن با هم هستید ولی ای زبیر، روزی خواهد آمد که تو بر روی این مرد شمشیر می کنی درحالی که حق با او است و تو بر باطلی!» آیا این مسئله یادت می آید؟

زبیر تأملی کرد و آه از نهادش برآمد و گفت: «یا علی، من این مسئله را به کلی فراموش کرده بودم (واقعاً راست می گفت، فراموش کرده بود!) اکنون دیگر از مبارزه با تو دست برمی دارم!» به کناری آمد و از جنگ جمل کناره گرفت، البته داخل در لشکر امیرالمؤمنین نشد، اما مبارزه با امیرالمؤمنین را هم کنار گذاشت. لذا به کناری رفت تا استراحت کند که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین فرصت را غنیمت شمرد و او را در حال خواب از بین برد! وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شدند بی نهایت ناراحت شدند و فرمودند:

تو به چه اجازه ای زبیر را به قتل رساندی؟! مگر من به تو دستور دادم که این کار را بکنی؟! آن شخص گفت: «اگر نکشیم می گویند: "چرا نکشتی؟!" اگر بکشیم می گویند: "چرا کشتی؟!"»<sup>۲</sup> شمشیر را برداشت و خودش را کشت! قاتل زبیر در آتش رفت.

در اینجا صرف قتل زبیر مطرح نیست، بلکه قتل زبیر به دستور امیرالمؤمنین مطرح است! زبیر و امثال زبیر که در اینجا فایده ای ندارند، آنها که افرادی نیستند. [بلکه] در آنجایی که جنگ است ما می گوییم باید صلح کرد!

### راه سعادت چیست؟

بنابراین فقط و فقط تنها عملی که می تواند انسان را از مرتبه انانیت و تفرعن بیرون بیاورد

<sup>۱</sup> تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۸، ص ۴۲۱.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الأخبار الطوال، ص ۱۴۷ - ۱۴۹.

عملی است که انسان بداند آن عمل مورد رضوان الهی است! نماز خواندن تنها کفایت نمی‌کند، احیا گرفتن و شب تا به صبح قرآن بر سر گذاشتن فایده‌ای ندارد، روزه گرفتن فایده‌ای ندارد، حج انجام دادن فایده‌ای ندارد، مگر اینکه تمام این اعمال یک‌به‌یک با خصوصیت و با کیفیت خاص خودش مورد نظر ولایت باشد، آن وقت این عمل می‌تواند اهمیت پیدا کند و مُخرج باشد و نفس را خارج کند. این عمل، عملی است که مورد رضوان الهی است!

اما اگر انسان بخواهد سر خود کار انجام بدهد، مثلاً وقتی به او می‌گویند: «به این طریق برو!» می‌گوید: «من همین را از راه دیگری می‌روم!» می‌گویند: «این کار را این قدر انجام بده!» می‌گوید: «من این کار را انجام نمی‌دهم و به جایش کار دیگری انجام می‌دهم!» می‌گویند: «این نحوه حرکت کن!» می‌گوید: «من این قسم حرکت نمی‌کنم و براساس تفکر خودم به این قسم حرکت می‌کنم!» اینها اصلاً هیچ فایده و ارزشی ندارد و انسان مصداق آیه **(هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا)**<sup>۱</sup> خواهد شد.

### اهمیت مراقبه بعد از ماه رمضان

علی‌کلّ حال، ماه رمضان گذشت. ماهی که مورد ضیافت الهی بودیم. در این یک ماه بحمدالله هر کدام از دوستان و رفقا - البته من قطعاً می‌دانم که موقعیت شما از من بهتر بود، من به احوال و خصوصیات خودم بیشتر اطلاع دارم - آن طوری که مورد رضوان الهی و نظر پروردگار است روزه را انجام داده‌اند، بحمدالله غیبت و مجالس لهو و لعب و صحبت کردن و سخن چینی و امثال ذلک و مسائل را به حرف‌های دنیا گذراندن در این ماه نبوده است و بحمدالله این ماه را آن طوری که خواست پروردگار است سپری کرده‌ایم. لذا به جا است که این مسئله را ادامه دهیم، همین کیفیتی که در ماه رمضان پیدا شد، همین نورانیت و بهجتی که در خود احساس می‌کنیم، همین احساس بهائی که در خود داریم، همین احساس رُوحی که داریم و بین این ماه و سایر ماه‌ها تفاوت می‌بینیم، همین را ادامه بدهیم و به همین کیفیت باشیم، اگر نتیجه‌اش را دیدیم فبها؛ و اگر نتیجه‌اش را ندیدیم برگردیم و کار دیگری انجام بدهیم. علی‌کلّ حال، مسئله خیلی روشن است.

### معنای تکثیر کلام و تمریح قلب در روایت پیغمبر

عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کنند که فرمودند:

<sup>۱</sup> سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳.

## لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحٌ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَىٰ وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ.<sup>۱</sup>

«اگر زیاد سخن گویی و کثرت در کلام در میان شما نبود و اگر تذبذب و تشویش در درون شما

نبود، [شما می‌دیدید آنچه من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه من می‌شنوم!]»

اینکه انسان نسبت به مسائل در حال نگرانی باشد؛ امروز چه خواهد شد؟ فردا چه خواهد

شد؟ راجع به این قضیه چه کنم؟ راجع به آن مسئله چه کنم؟ فلانی پشت سر من حرف زده است، چه

جوابی به او بدهم؟ برای فلان مطلب چه جوابی پیدا کنم؟ راجع به این شخص این مطلب را بگویم؟

در مورد فلان کس چه مطلبی بگویم؟ رسول خدا می‌فرماید که اگر شما این طور نبودید، می‌دیدید آنچه

من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه من می‌شنوم!

مسئله شوخی نیست، مسئله آسان نیست! واقعاً چهل روز تصمیم بگیریم که این چنین باشیم،

آن وقت ببینیم که آیا در وجود خود تغییری احساس می‌کنیم یا نه؟! چهل روز تصمیم بگیریم که

حرف و نقل را کنار بگذاریم! چهل روز تصمیم بگیریم که غیر از خود کسی را نبینیم و فرض کنیم که

شخص دیگری وجود ندارد، فرض کنیم افراد دیگری نیستند، بلکه فقط ما هستیم و خودمان و فقط به

خودمان پردازیم!

### اهمیت پرداختن به عیوب خود

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در طول حیات خود چقدر به این مسئله توجه کردند که:

«كفَىٰ بِالْمَرْءِ أَنْ يَشْتَغَلَ بِعُيُوبِهِ عَنِ عُيُوبِ النَّاسِ!»<sup>۲</sup> عبارت آقا این بود:

آن سالکی که هزار بدبختی و بیچارگی دارد، دیگر به مردم نگاه نمی‌کند و دیگر به کارهای مردم

توجهی ندارد! او به اینکه این شخص چه کرد و چه گفت و راجع به او چه گفتند اصلاً توجه

ندارد!

ما اگر بخواهیم به آن بیچارگی‌ها و بدبختی‌ها و نقایص و موانعی که بر سر راه داریم برسیم،

خواهیم دید که تمام اوقات خود را دقیقاً بر خلاف این راه داریم صرف می‌کنیم، تمام اوقات خود را

داریم به مسائل این طرف و آن طرف می‌گذرانیم و از آنچه غافل هستیم مسئله خود ما است!

### روایت امام صادق درباره حضور پروردگار

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار می‌فرماید:

<sup>۱</sup> المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۶۶، با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> تحف العقول، ص ۲۸۲؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۵۵. با قدری اختلاف در مصادر.

يَا إِسْحٰقُ، خِيفَ اللّٰهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لِاتْرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، فَإِنْ كُنْتَ تَرَىٰ أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ، وَ  
إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ الْمَعْصِيَةَ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّٰظِرِينَ إِلَيْكَ.<sup>۱</sup>

«[ای اسحاق]، آن چنان از خدا بترس کأنه او را می بینی و او را مشاهده می کنی! (انسان وقتی که خدا را ببیند و وجود او را احساس کند دیگر گناه و خطا نمی کند.) اگر این قدر توان نداری که این حالت را در خود بیابی حداقل بدان که او تو را می بیند و مشاهده می کند، و اگر تصور می کنی تو را نمی بیند کافر شده ای! و اگر این طور بدانی که او تو را می بیند ولی در عین حال به گناه و خطا و اشتباه و معصیت مبادرت می کنی، تو خدا را از پست ترین نظارت کنندگان بر خود قرار داده ای!»

اگر ما در یک جا باشیم و یک فرد عادی از همین افرادی که در کوچه و خیابان حرکت می کنند، در کنار ما قرار گرفته و نشسته باشد، آیا ما در کنار آن فرد گناه می کنیم؟! آیا ما آن گناهی را که باید شرم کنیم، انجام می دهیم؟! این عمل و این حالت که خدا را نبینیم و حتی او را در حدّ یک فرد عادی به نظر نیاوریم، کمال بیچارگی و بدبختی است که نصیب یک فرد می شود! علی کلّ حال ما باید این حالت [مراقبه] را ادامه بدهیم.

### معنای عید و بهترین کار در آن روز

امروز روز عید است، روزی است که خداوند آن را برای همه عید قرار داده است. عید یعنی پاداش! خداوند در امروز آن آثاری را که ما در طول ماه رمضان کسب کرده ایم تثبیت می کند و در قلب وارد می کند و حک می کند. عید به معنای پاداش است؛ یعنی این عملی را که انجام دادید و این پرهیزی را که کردید و این مراقبه ای را که در طول این ماه انجام دادید آثاری داشته است که این آثار در نفس شما قرار گرفته است، ما امروز این پرونده را دیگر می بندیم و این اثر را در دل حک می کنیم! این معنا، معنای پاداش و هدیه است؛ یعنی امروز خداوند متعال ما را قبول کرده است و ما را مورد نظر خودش قرار داده است و این صیام ما را با لطف و عنایت خودش مقبول گردانیده است.

امروز برای چه کسی عید است؟ برای ما، و مهم تر و در درجه اول برای رسول خدا و برای ائمه! چون هر چه به ما می رسد، از ناحیه آنها می رسد! ناموس عالم هستی امام زمان علیه السلام است، حقیقت حیات عبادت، ولایت امام زمان علیه السلام است و نفس آن حضرت است که این عبادت ما را جان می بخشد و این اعمال ما را موجب ترقی ما قرار می دهد. بنابراین بهترین کار در امروز، دعا و

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۸، با قدری اختلاف.

صدقه دادن برای سلامتی امام زمان علیه السلام است. باید از خدا بخواهیم که ظهور آن حضرت را هرچه زودتر نزدیک کند و موانع فرج آن حضرت را بردارد! عید ما آن روز است، آن روزی که چشمان رمد دار ما به لقای امام ما روشن بشود و آن روزی که ما این نماز را پشت سر آن حضرت بخوانیم، آن روز برای ما روز عید است!

وَ كُلُّ اللَّيْلِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ إِنْ دَنْتَ \*\*\* كَمَا كُلُّ أَيَّامِ اللَّقَاءِ يَوْمَ جُمُعَةٍ  
وَ عِنْدِي عِيدِي كُلُّ يَوْمٍ أَرَىٰ بِهِ \*\*\* جَمَالَ مُحْيَاهَا بِعَيْنِ قَرِيرَةٍ<sup>۱</sup>

می‌گوید: «آن روزی که من او را ببینم و به لقای او برسم، آن روز برای من عید است و آن روز برای من موجب قرب است، عید ما در آن روز است!»

لذا ما با تمام شراشر وجود خود و با تمام اُمَنیّه‌ها از خدای متعال عیدی خود را این‌طور تقاضا می‌کنیم:

خدایا، درک ما ناقص است، ما درک اولیاء خودت را نداریم، ما درک ائمه و بزرگان را نداریم، ولی لطف تو شامل حال ما شده است که ما این مقدار را فهمیده‌ایم و درک کرده‌ایم که حیات ما حیات امام زمان است، عبادت ما عبادت امام زمان است، وجود ما قائم به امام زمان است، نفس‌هایی که ما می‌کشیم به نفس‌های امام زمان متصل است، تمام پلک‌های ما مستند به اراده امام زمان است و بدون اراده آن حضرت، ما محض بطلانیم و بدون عنایت آن حضرت، ما نیست و نابود هستیم! حال که ما را موفق به یک‌هم‌چنین ادراکی کرده‌ای و حداقل این مقدار از مقام ولایت را به ما شناساندی، ما را موفق کن که به باطن آن حضرت راه پیدا کنیم، ولایت آن حضرت را بیش از پیش در وجود ما قرار بده، ما را بیش از پیش مورد توجه آن حضرت قرار بده، دست ما را از دامن آن حضرت کوتاه مگردان، ما را از منتظرین واقعی آن حضرت قرار بده، در فرج آن حضرت تعجیل بفرما!

برای شادی روح امام زمان علیه السلام و همه شیعیان آن حضرت چه اَحیاء و چه اموات،  
آنهایی که از دار فانی به دار باقی مشرف شده‌اند، سه صلوات ختم کنید!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

<sup>۱</sup> دیوان ابن‌فارض، ص ۵۲.